**ملا عبدالرحمان جامی و جریانات فرهنگی - مذهبی عصر تیموریان**

**مصطفی گوهری فخرآباد[[1]](#footnote-1) /استادیار دانشگاه فردوسی مشهد**

**چکیده**

ملا عبدالرحمان جامی (د898ق)، شاعر، نویسنده، عالم و صوفی بزرگ ایرانی در اواخر عصر تیموری می زیست. اگرچه وی به سبب مراتب والایش در شعر، تصوف و علوم دینی نقش تاثیرگذاری در روزگار خود ایفا کرد، حیات ادبی او بیشتر مورد توجه پژوهشگران بوده است. مقاله حاضر به کوششهای جامی در زمینه نزدیکی و همگرایی فرقه های اسلامی، بویژه شیعه و اهل سنت، اختصاص دارد. یافته های این پژوهش نشان می دهد که در این عرصه، وی با توجه ویژه به اهل بیت (ع) برای این همگرایی تلاش بسیار کرد، هرچند برخی از مواضع او نسبت به شیعیان تند و خصمانه بود. این در حالی بود که به عنوان یک عالم دینی، تمایل چندانی به علوم عقلی نداشت و مسلمانان را از این علوم باز می داشت.

**کلیدواژه ها:** جامی، نقشبندیه، مذهب، علوم عقلی.

**مقدمه**

سده نهم هجری با همه آشفتگي­هاي سياسي و اجتماعي، دست كم از لحاظ فرهنگي يكي از دوره­هاي پررونق تاريخ ايران است. اين رونق را به خصوص در شرق ايران به مركزيت هرات مي­توان ديد. از همین رو در ميان حكومت­هاي ايران در دوره اسلامی، سلسله تيموريان یکی از فرهنگي­ترين آنها به شمار آمده است.[[2]](#footnote-2) تيموريان برخلاف مغولان، فرهنگ ايراني را به شكلي ژرف و ريشه­دار جذب كردند و رويكرد آنان به مظاهر فرهنگ، ظاهري و نمادين نبود.[[3]](#footnote-3) شاهان و شاهزادگان تيموري، جماعتي شهرنشين و لطيف طبع و دانش­پژوه بودند كه صنايع ظريفه را نه از سر تظاهر و تفاخر بلكه به خاطر خود صنعت و هنر دوست مي­داشتند.[[4]](#footnote-4) رونق فراوان انواع هنرها (معماري، نقاشي، خوشنويسي، تصويرگری، تذهيب و ...) در آن دوره نشانه اين شكوه و بالندگي است.

بازار علم و ادب در عصر تیموریان بسيار گرم بود. تنها در زمان سلطان حسين بايقرا 12000 طالب علم وظيفه­خور (مقرري بگير) در هرات به تحصيل اشتغال داشتند.[[5]](#footnote-5) شمار چشمگیر مدارس در اين دوره نیز نشان از فضای فرهنگی حاکم بر شهر است. مجموع مقرري­هايي كه در زمان ابوسعيد تيموري به علما و سادات داده مي­شد به 400 تومان كپكي بالغ می شد.[[6]](#footnote-6) در اين ميان حکام تیموری، عصر حکومت سلطان حسين بايقرا را بايد فرهنگي­ترين مقطع تاريخ تيموريان به حساب آورد. خواندمير با وجود اختصاص صفحات متعدد كتاب خود به ذكر علما، امرا، هنرمندان و شعرای اين دوره تصریح می­کند که برای اجتناب از اطاله کلام از معرفی همه آنها خودداري كرده است.[[7]](#footnote-7) تنها درباره دوران سلطنت سلطان حسين بايقرا 200 كتاب توسط مورخان («فضلا و هوشمندان تاريخ») نوشته شد.[[8]](#footnote-8) شمار آثاري كه در اين دوره تنها به نام امير عليشير نوايي نوشته شده که نشان از حمايت مالي وي از مؤلفان اين آثار دارد، چشمگیر است.[[9]](#footnote-9)

البته موقعيت استثنايي هرات تنها به سبب فرهنگ­دوستي و دانش­پروري سلطان و امرا و بزرگان تيموري نبود. اين شهر كه در حمله مغول به شدت آسيب ديده و براي مدتي خالي از سكنه شده بود، از سوی شاهان آل كَرت (643 ـ 791 ق) به پايتختی انتخاب شد و رونقي دوباره يافت. در دوره تيموريان هم اكثر سلاطين (شاهرخ، ابوالقاسم بابر، ابوسعيد تيموري و سلطان حسين بايقرا) اين شهر را به عنوان مركز حكومت خود برگزيدند و اين همه سبب شد تا شهر هرات به موقعيتي استثنايي دست يابد.

یکی از شخصیت های تاثیرگذار در عرصه فرهنگ و مذهب دوره تیموریان، ملاعبدالرحمان جامی (د898ق) معروف به خاتم الشعرای ادب فارسی است. جامی علاوه بر شعر و شاعری به سبب پایگاه بلند خود در تصوف و علوم دینی طرف مشورت و مورد تایید دربار تیموری بود و به همین سبب توانست نقش چشمگیری در اتفاقات فرهنگی – مذهبی عصر خود ایفا کند. تاکنون پژوهش ها در مورد جامی بیشتر به جایگاه ادبی او تکیه کرده است، مقاله حاضر متکفل پرداختن به نقش و جایگاه او در جریان های فرهنگی و مذهبی این عصر در هرات خواهد بود.

**1. جامی و اهل بیت**

جامی، چنان که اشاره شد، یکی از عرفا بود. وی پیرو طریقت نقشبندیه بود که در خراسان و ماوراء النهر رواج تمام داشت. جایگاه والای جامی در طریقت نقشبندیه تا بدانجا رفیع بود که پس از فوت سعدالدین کاشغری (د860ق) از او خواسته شد تا ریاست این فرقه را بپذیرد؛ پیشنهادی که از سوی جامی ردّ شد.[[10]](#footnote-10) همچنین به نوشته فخرالدین علی کاشفی، پدرش ملاحسین واعظ کاشفی، همواره ملازمت جامی را می­کرد و از طریق او به فرقه نقشبندیه وارد شده بود.[[11]](#footnote-11) به باور فرهانی گرایش او به طریقت نقشبندیه تنها به صورت تمایل عرفانی معنا می­یابد.[[12]](#footnote-12)

یکی از مولفه های عقیدتی نقشبندیه، دوستي و محبت اهل بيت (ع) بود که وجه مشترك همه شاخه های آن محسوب می شد. ذكر امامان شيعه و پرداختن به زندگي ايشان در كتب بزرگان نقشبنديه از جايگاه ويژه­اي برخوردار است. در این زمینه مي­توان از خواجه محمد پارسا (د822 ق)، از مشايخ متقدم نقشبنديه، به عنوان یک نمونه ياد كرد. وی در کتاب *فصل الخطاب* به بيان زندگي و مناقب دوازده امام پرداخته است.[[13]](#footnote-13) گفتنی است که مشايخ نقشبنديه توجه ويژه­اي به امام حسين (ع) داشتند. پسر خواجه عبيدالله احرار نقل مي­كند كه پدرش «در خلوات قصه حضرت اميرالمومنين حسين (ع) بسيار مي­گفتند و مي­گريستند».[[14]](#footnote-14) جامي[[15]](#footnote-15) نیز در *شواهد النبوه* شرح احوال و كرامات امامان شیعه را را پس از سه خليفه نخست و پيش از ديگر صحابه و تابعين آورده است.[[16]](#footnote-16)

در توجه نقشبندیه به ائمه شیعه (ع)، ياد و نام امام علي (ع) برجسته­تر است. غزل غراء جامي نمونه آن است كه به قضاوت قاضيان بغداد «هرگز در هيچ زمانه كسي آن حضرت را ستايشي بدين مبالغه و تاكيد ننموده [است] ».[[17]](#footnote-17)

اَصبَحتُ زائراً لك يا شحنةَ النجف بهر نثار مرقد تو نقد جان به كف

تو قبله  دعايي واهلِ نياز را  رويِ اميد سويِ تو باشد زهر طرف

مي بوسم آستانه  قصرِجلالِ تو  در ديده اشکِ عذر، زِ تقصيرِ  "ماسَلَف"

گر پرده هايِ چشمِ مُرَصَّع به گوهرم فرشِ حريمِ قبرِ تو گردد، زهي شَرَف

خوشحالم از تلاقيِ خُدّامِ روضه ات باشد کنم تلافيِ عمري که شد تلف

رو کرده ام زجمله اکناف سويِ تو تا گِريَم ز حادثه دهر در کَنَف

دارم توقّع اين که مِثال رَجايِ من يابد ز کلکِ فضلِ تو ، توقيعِ "لا تَخَف"

مه به کَلَف نديده کسي،  وين عجب که هست خورشيدوار ماهِ جمالِ تو به کَلَف

بر رويِ عارفان زِ تو مفتوح گشته است ابوابِ "کُنتُ کَنز" به مفتاحِ "مَن عَرَف"

خصمِ تو سوخت، در تبِ "تَبَّت"، چو "بُو لَهَب" ناديده از زبانه  قهرت هنوز  تَف

نسبت کنندگان، کفِ جودِ ترا به بَحر از بحرِ جودِ تو نشناسند غيرِ کف

رفت از جهان کسي که نه پي بر پي تو رفت  لب پُر نفيرِ  "يا اَسَفا" دل پُر از "اَسَف"

جنسيت است "عشق" و "موالات" را سبب حاشا که جنسِ گوهر رخشان بود خَزَف

بر کَشفِ سِرِّ  "لَوکُشِف"  آنرا کجاست دست کز پوست پا برون ننهادست چون کَشَف

گَردي به ديده رفت و به جَيبِ صبا نهفت اَهدي اِلَي الاَحِبَّةِ اَشرَفَ التُّحَف[[18]](#footnote-18)

گفتنی است که دشمنان و مخالفان امام علي (ع) نیز در آثار جامی فراموش نشده­اند. وي امتناع كنندگان از بيعت با امام را مشتي دغل باز و خطا كار می­داند.[[19]](#footnote-19)

مهدويت نيز جزء عقايد پذيرفته شده نقشبنديه بود. به عنوان نمونه خواجه محمد پارسا در شرح حال حضرت مهدي (عج)، افزون بر ذکر مطالبی مشابه شیعه در مورد تولد آن حضرت،[[20]](#footnote-20) ايشان را بر خلاف بسياري از اهل سنت از نسل حضرت فاطمه (س) و نه از نسل عمر معرفی کرده است.[[21]](#footnote-21) جامي نيز گذشته از شرح احوال و صفات آن حضرت،[[22]](#footnote-22) در قصيده­اي كه منسوب به او در مدح دوازده امام است،[[23]](#footnote-23) درباره امام زمان (عج) چنين سرود:

نـقطه اول به نـهايـت كشـيد كار نهايـت به هدايـت كشيد

رشته كه­از حق به­نبي­بسته شد بـاز به آن سلسله پـيوسته شد

هادي ديـن مـهدي آخر زمان خـلق جـهان يافته از وي امان

گفت نبي كز پس ظلم و فساد روي­زمين پر­كند از عدل و داد[[24]](#footnote-24)

**2. جامی و شیعه**

در اواخر دوره تیموری، درگيري­ها و منازعات فرقه­ای سنی و شیعه تدریجاً به دوری پایان­ناپذیر تبدیل شده بود. برای بازتاب تبعات این شرایط، مستندات متعدد در دست است. جامي آزرده خاطری خود از این کشمکشها را این گونه ابراز کرده است:

اي مـغ بـچه دهـر بـده جـام مـيم كامـد ز نـزاع سـني و شـيعه قـيم

گويند كه جاميا چه مذهـب داري صد­شكر­كه­سگ سني­و­خر­شيعه نيم[[25]](#footnote-25)

طبيعی بود که نقشبندیه تمامي وجهه همت خود را مصروف مقابله با اين جريان قوي و تأثیرگذار و نیز غالیگری كنند. آنان سعي كردند تا با پايمردي و تأكيد بر اصول مذهب تسنن، مذهب و تصوف خود را از گزند انديشه­هاي شيعي محفوظ دارند و همین، نگاهشان به مذهب شيعه را خصومت آميز می­کرد. از خرده­گیری­های نقشبندیه بر مي­آيد كه سبب اصلي دلگيري ایشان از شيعه، سبّ و لعن صحابه و غلوّشان در حق آل علي (ع) بود. واکنش به موارد مذکور گاه موجب خروج نقشبندیه از جاده انصاف می­شد. به عنوان نمونه هنگامي كه جامی از يكي از موالي (احتمالاً منظور، يكي از مريدان خود) شنيد كه شيعيان هشتصد مجتهد دارند، در مقام انكار گفت كه شیعیان را بیش از دو فقيه نیست: يكي شريف مرتضي و ديگر ابن مطهر حلي (علامه حلي).[[26]](#footnote-26)

در آثار جامي هم مذمت روافض بسيار است. او علت مذمت روافض را سبّ كردن صحابه توسط ايشان عنوان كرده است:

رفض ني بد زحبّ آل عباست بدي آن ز بغض اهل وفاست[[27]](#footnote-27)

وی با وجود تقبیح اقدام معاويه در جنگ با امام علي (ع)،[[28]](#footnote-28) همگان را از پرداختن به اختلافات صحابه باز داشته است که می تواند الگوی خوبی برای ارتباط میان فرق مذهبی باشد:

آن خلاف از مخالفان مپسند ليكن از طعن و لعن لب دربند[[29]](#footnote-29)

به هر روی، با وجود مدح واكرام فراوان جامي نسبت به امام علي (ع)، شيعيان از ديرباز وي را به خاطر سرودن شعري درباره كفر ابوطالب نبخشیده­اند.[[30]](#footnote-30) حتي يكي از علماي شافعی مذهب به نام كمال الدين ميرحسين ميبدي (مقـ 909 ق) كه در گير و دار فشار صفويان كشته شد، در اين باره چنين سرود:

آن امـام به حـق ولـي خـدا اسـدالله غـالبـش نـامـي

دو كس او را به جان بيازردند يكي از ابلهي يك از خامي

هر دو را نام عبد رحمان است اين­يكي­ملجم­وآن­دگر­جامي[[31]](#footnote-31)

به عقيده جامی با ظهور حضرت مهدي (عج) ـ كه شيعيان منتظر اويند ـ بنياد آنها را برخواهد انداخت.[[32]](#footnote-32)

همو در دادگاهی در بغداد كه به کوشش شیعیان برای رسیدگی به مضمون کفرآمیز يكي از اشعارش برپا شده بود (878 ق)، در شكايت از تعصب مردم روزگار خود گفت:« چون در نظم *سلسلة الذهب* حضرت امير و اولاد بزرگوار ايشان را ـ رضوان­الله عليهم اجمعين ـ ستايش كرديم از سنيان خراسان هراسان بوديم كه ناگاه ما را به رفض نسبت نكنند و چه دانستيم كه در بغداد به جفاي روافض مبتلا خواهيم شد». [[33]](#footnote-33)

یکی از اقدامات خصومت آمیز سنیان در این دوره، اخراج فرزند سید محمد نوربخش (د869ق)، شاه قاسم نوربخش (معروف به شاه قاسم فيض­بخش)، (د927 ق) از هرات بود که در دستگاه سلطان حسين بايقرا احترام بسياري داشت. يكي از فرزندان سلطان به نام ميرزا محمد، مشهور به كيچيك ميرزا، دست ارادت به شاه قاسم داده بود.[[34]](#footnote-34) به گفته قاضي نورالله، سلطان حسين از فرط علاقه به شاه قاسم حاضر شده بود که در ازای موافقت سلطان يعقوب آق قويونلو (حک. 884-896ق) با سفر او به خراسان، سمنان را به یعقوب واگذارد.[[35]](#footnote-35) شاید همین احترام سلطان حسين بايقرا در حق شاه قاسم نوربخش که بعدها دستمایه ای برای مذمت فتح خان شيباني در حق سلطان حسين گردید،[[36]](#footnote-36)بتواند نشانه­اي برای تشيع يا گرايش­هاي شيعي قوي سلطان حسين بايقرا محسوب شود. به هر روی، قاسم همانند پدر مغضوب علما و مشايخ هرات بود. مهمترين نمود آن برپایی دادگاهي به کوشش جامی در هرات بود که به اخراج شاه قاسم از شهر انجامید. به گفته نظامي باخرزي، اين اقدام جامي برای حفظ اسلام از فعالیت­های شاه قاسم نوربخش بود که «شخصي به غايت مفسد و مبتدع بود و به غرور ارادت پادشاهان وقت، صورت­هاي غريب از وراي استار روزگار او روي مي­نمود».[[37]](#footnote-37) در زمان اقامت شاه قاسم نوربخش در هرات تمامي شاهزادگان و امرا و ساير اعيان سوار و پياده به ملاقاتش مي­شتافتند. احتمالاً همين اقبال سبب ناراحتي و دشمني جامي شده بود.[[38]](#footnote-38)

مورد دیگر رفتار جامی یا شیخ صدرالدین روّاسی (د 871 ق) است. روّاسی زاده اسفراین بود[[39]](#footnote-39) که در جوین، در نزدیکی سبزوار، خانقاهی داشت. با توجه به شیعه نشین بودن این منطقه، احتمالا وی نیز به همین مذهب بوده است. روّاسی را مردی «حاوی علوم ظاهری و جامع فنون باطنی» معرفی کرده­اند.[[40]](#footnote-40). وی از مریدان شیخ زین­الدین خوافی (د 838 ق) بود که از مشایخ بزرگ صوفیه در دوره شاهرخ به شمار می رفت. روّاسی پس از چندی ریاضت و سلوک نزد زین­الدین خوافی و یافتن «تربیت­ها که از صحبت و خدمت» او یافته بود، چند سالی را در مدینه و مصر و شام گذراند و پس از بازگشت به مولدش اسفراین به ارشاد خلق پرداخت.[[41]](#footnote-41)روّاسی مناسبات خوبی با دربار تیموریان داشت و با برخی از سلاطین این سلسله دیدار کرده بود. وی از جمله علما و فضلای عهد ابوالقاسم بابر (حک. 853 ـ 861 ق) به شمار می رفت.[[42]](#footnote-42) زمانی که ابوالقاسم بابر در پایان عمر به مشهد سفر کرده بود، عده­ای از مشایخ صوفیه از جمله شیخ صدرالدینروّاسی از سبزوار به نزد او رفتند و مورد عنایتش قرار گرفتند.[[43]](#footnote-43)ظاهراً در همین سفر بود که ابوالقاسم بابر با توجه به مرتبه علمیروّاسی، نظر وی را درباره «سخنان توحیدآمیز بلند» بزرگان صوفیه جویا شد. روّاسی نیز ضمن تأییدگفتار ابن عربی، مولوی، عطار، عراقی، اوحدی و حسینی، سخنان افراد کم مایه­ای همچون نزاری قهستانی، پیرتاج تولمی و امثالهم را عین ضلالت و بدعت و بوالفضولی برشمرد.[[44]](#footnote-44)

از منظر ارتباط با تیموریان، سفر روّاسی به هرات در زمان ابوسعید تیموری (حک. 861 ـ 873 ق) اهمیت بیشتری دارد. وی در سال 868 از اسفراین[[45]](#footnote-45) یا جوین[[46]](#footnote-46) به هرات رفت. در این سفر، کاشفی ملازم استاد خود بود.[[47]](#footnote-47)شیخ صدرالدینروّاسی در هرات مورد استقبال گرم ابوسعید تیموری قرار گرفت، زیرا سلطان «به جانب مشارالیه ارادت و اعتقاد تمام داشت»[[48]](#footnote-48) و در مجالس شیخ صدرالدین روّاسی شرکت می جست.[[49]](#footnote-49) آورده­اند که به شفاعت شیخ، ابوسعید عده­ای از امرای فراری لشکر خود را عفو کرد.[[50]](#footnote-50)روّاسیتا پایان عمر (871 ق) در هرات ماند و بر سر مزار زین­الدین خوافی به ارشاد سالکان می­پرداخت. علیشیر نوایی که خود از شرکت کنندگان در مجالس «شریف» روّاسی بود، او را در «ادای معارف و حقایق» مطلوب یافت.[[51]](#footnote-51)سخن پایانی در مورد حضور روّاسی در هرات آشکار شدن اختلاف و روابط غیر حسنه او با جامی و برخی از مشایخ نقشبندیه است که از حسادت و نیز اختلافات طریقتی ناشی می­شد.[[52]](#footnote-52) با مرگ شیخ صدرالدینروّاسی در هرات،سلطان ابوسعید با حضور در تشییع وی، به فرزندش، قطب­الدین محمدرضا، تسلیت گفت. قطب­الدین نعش پدر را به جوین انتقال داد تا در خانقاهروّاسی دفن شود.[[53]](#footnote-53)

در مراتب علمی و جایگاه روّاسی همین بس که حتی جامی با وجود مناسبات نه چندان حسنه با او، در قصیده­ای که در مذمّتش سرود، در مقام تعریض بدین ویژگی شیخ اشاره می­کند:

ز خود نکرده سفر یک دو گام اما هست معارفش یکی از روم و دیگری از ری[[54]](#footnote-54)

**3. جامی حامی دانشمندان و اهل فرهنگ**

جامی با توجه به جایگاه خود در جامعه و دربار مامنی برای کسانی بود که تازه وارد محیط فرهنگی و سیاسی شهر می شدند. یکی از کسانی که از همان آغاز ورود به هرات در کنف حمایت جامی قرار گرفت، ملاحسین واعظ کاشفی (د910ق) است. جایگاه و فعالیت اجتماعی و علمی کاشفی مستلزم برقراری روابط با طبقات و گروه­های مختلف اجتماعی بود که در میان آنها مناسباتش با جامی اهمیت بیشتری دارد. شواهد، دلالت بر حسن روابط این دو با هم دارد. کاشفی در همان سفر نخست خود به هرات، ابتدا نزد جامی رفت و از او خواستار تعبیر رؤیای خود مبنی بر دعوت سعدالدین کاشغری گردید. به گفته جامی این خواب، نشان خویشاوندی با خاندان کاشغری بود،[[55]](#footnote-55) تعبیری که سال­ها بعد با ازدواج فخرالدین علی کاشفی با دختر خواجه کلان، فرزند سعدالدین کاشغری، عینیت یافت (904 ق) و بدین ترتیب فخرالدین علی باجناق جامی شد که از مدت ها پیش دختر دیگر خواجه کلان را به همسری داشت، هر چند که به وقت وصلت فخرالدین علی، جامی درگذشته بود.[[56]](#footnote-56) در همان سفر نخستین بود که کاشفی از جامی خواست با توجه به مرگ سعدالدین کاشغری، ریاست فرقه نقشبندیه را بپذیرد، پیشنهادی که از سوی جامی ردّ شد.[[57]](#footnote-57) جامی به فرزند کاشفی، فخرالدین علی علاقه زیادی داشت؛ تخلص شعری فخرالدین علی، «صفی» را جامی به یاد فرزند از دست رفته­اش به او داده بود.[[58]](#footnote-58) دور نیست که اطلاق عنوان احترام آمیز «مخدومی» از سوی فخرالدین علی به جامی[[59]](#footnote-59) نشان از تلمذ نزد او داشته باشد.[[60]](#footnote-60) شاید پیوستن فخرالدین علی به طریقت نقشبندیه نیز به اشارت همو بوده باشد.[[61]](#footnote-61) با توجه به روابط خانوادگی خوب کاشفی و جامی، احتمالاً هجو کاشفی به وسیله جامی نادرست باشد.[[62]](#footnote-62) مؤید این نکته اشعار نوایی در رثای جامی است که کاشفی بر مزار جامی قرائت کرد.[[63]](#footnote-63)کتابی نیز با عنوان *مناقب جامی* به وی منسوب است.از این کتاب در هیچ یک از فهارس کتابشناسی یاد نشده است. ظاهراً نسخه­ای موسوم به *مناقب جامی* در کتابخانه بروسه موجود است که به ملاحسین واعظ کاشفی منسوب شده است.[[64]](#footnote-64) همچنین با توجه به نوشته فخرالدین علی کاشفی (د 939 ق)، شاید بتوان اقدام کاشفی به تفسیر عرفانی قرآن را پیروی او از توصیه جامی در این باره دانست.[[65]](#footnote-65)

وی همچنین کتاب (*آیة الآیات فرقانی*)را نخست نزد جامی (898 ق) برد که تقریظی بر آن نگارد. سپس این اثر را به سلطان حسین بایقرا (حک. 873-911ق) عرضه کرد. سلطان با مشاهده دیباچه کتاب که مشتمل بر قواعد و ضوابط کلی کتاب و دارای ابهام و غموض بود، ملاحسین واعظ کاشفی را مأمور ساخت تا آن قواعد و ضوابط را با امثله و شواهد توضیح دهد.[[66]](#footnote-66) کاشفی نیز در یک مقدمه این کار را انجام داد. کاشفی در مقدمه خود بعد از حمد و ثنای الهی و اختصاص قسمتی از دیباچه به مدح سلطان حسین بایقرا، از مؤلف *آية الآیات* و از ابتکار ارزنده وی تقدیر می­کند؛ سپس تقریظ جامی و آنگاه مقدمه عربی شهاب­الدین نیشابوری را می­آورد.

**4. جامی و علوم عقلی**

در سده نهم هجری در قلمرو حكومت تيموريان (خراسان و ماوراءالنهر) علوم فلسفي جايگاهي نداشت. فقها و متصوفه نه تنها فلسفه را بد مي­دانستند بلكه حتي آموختن منطق و كلام را نيز لازم نمي­شمردند. اين را هم بايد افزود كه حتي همان كلامي كه در آموختن آن جاي ترديد وجود داشت كلامي اشعري بود كه بيشتر مبتني بر نقل است تا عقل.[[67]](#footnote-67) منطق هم كه همواره مددكار فقه و اصول و ديگر علوم ديني بود در اين دوره با بي­مهري فقهاي سني مواجه شد. حتي جامي كه خود در فلسفه دستی داشت،[[68]](#footnote-68) روي خوشي به منطق نشان نداد. به عقيده او آموختن منطق در آن زمان منحصر شده بود به خواندن حواشي و غواشي متفرقه قديم و جديد كه فايده اي بر آن مترتب نمی­شد.[[69]](#footnote-69) با اين حساب تكليف فلسفه كاملاً روشن بود. در دشمنی با آن متصوفه از فقها و متكلمان پیشی گرفته بودند. حروفيه بنابر شيوه ظهوري و اشراقي خود و صوفيه با پيروي از راه و رسم معهود خويش سخناني در رد فلاسفه، بویژه مقالات آنان در حكمت الهي داشتند.[[70]](#footnote-70) جامي از جمله صوفياني است كه در اشعار خود بارها به مذمت فلسفه پرداخته بيشتر آن را «سَفَه» (ناداني) دانسته است.[[71]](#footnote-71) وی مردم را به جای فلسفه به «دكان شرع» دعوت كرده است.[[72]](#footnote-72)فلسفه مخالفان صاحب نام دیگری نیز داشت. شاه قاسم انوار (د837 ق) در ذم فلسفه چنين سرود:

حـكمت يـونـانـيـان حـصار نـگـردد از ضـرر تـنـدبـاد قـهـر خـدايــي

حـكمت امـجد شـنـو ز مـلـت احمد پـير كـهن ديـر دهر خواجه سنايي[[73]](#footnote-73)

مخالفت فقهای این دوره با فلسفه، دامنگیر علم كلام هم شد که چندان ارج و قربي نزد عامه نداشت، بویژه آن که بسياري حكم به بي­فايدگي و زيان­آوری­اش داده بودند. مؤید این نگاه، اظهارنظر جامي درباره اين علم است. به باور جامی «شروع در علم كلام را كه براي الزام خصم، رقم جواز در مطالعه آن كشيده­اند چون حصول آن مقصود بعد از احاطه به قسم الهيات مي­باشد و تعرض و تتبع محصلان و مشتغلان هرگز از احوال مقدمه در نمي­گذرد، پس صورت شروع ايشان بر اين وجه چگونه ممنوع نباشد؟ و بعدما كه علم كلام كه قرار سخن در تدوين آن بر مسايل شرعي نهاده ايراد عقايد فلسفي در ضمن آن بر سبيل رد و انكار بوده باشد و به منع و تزييف علماي اسلام در معرض زوال و اختلال آيد پس كتاب *اشارات* كه آن عقايد مزيّف در آن به طريق قبول و اذعان، سِمت ذكر يافته چگونه در حيّز وبال و نَكال نيايد».[[74]](#footnote-74) همو جواز تدريس و فراگیری علم كلام را كه برای «الزام خصم و ابطال مذاهب ردّيه» کاربرد داشت، مشروط به آن کرده بود كه مطالعه و تصرف در آن را مقصود بالذات ندانند و همچنين قرائت و مباحثه آن را در آخرين مجلس درس قرار دهند![[75]](#footnote-75)

**نتیجه گیری**

از آنجا که جامی در روزگار خود فردی کاملا شناخته شده و مورد تایید دربار تیموری بود، توانست نقش عمده ای در فضی فکری و فرهنگی جامعه ایفا کند. وی جدا از شعر و شاعری به عنوان یک عالم دینی که قول و فعلش مورد پذیرش عامه بود در عرصه های مختلفی وارد گردید که در بعضی زمینه ها نقشش مثبت و در برخی دیگر منفی بود. البته او را نباید شخصیتی جدا از دیگر مردم زمان خود به حساب آورد، بلکه خود ساخته و محصول زمانه اش بود.

روزگاری که ابراز عشق و علاقه و توسل به ساحت امامان معصوم (ع) نه تنها گناه و شرک حساب نمی شد، بلکه باعث فخر و افتخار بر همگنان به شمار می آمد و در این زمینه هر صاحب فضلی برای ربودن گوی سبقت از دیگران به طریقی متشبث می شد؛ شعر و ادب، تالیف آثار علمی، ابنیه خیر، موقوفات گسترده و ... . دراین جامعه که به مانند امروز شیعیان و سنیان در کنار هم می زیستند گاه اختلافاتی نیز بروز می کرد که از طبقه علمی و فرهنگی جامعه انتظار می رفت به سرعت در جهت خاموش کردن نائره اختلاف که حاصلی جز مرگ و نفرت نداشت حرکت کنند، اما گاه دیده می شد که خود این افراد نیز تابع احساسات مذهبی خویش قرار گرفته و کار را به بدگویی و تبعید و قتل هم می رساندند؛ هرچند این موارد معدود در مقایسه با دوره صفوی و عثمانی چیزی به حساب نمی آید.

در عرصه علوم هم انحطاط فرهنگی و علمی جهان اسلام که از مدت ها قبل آغاز شده بود، خود را به صورت مخالفت گسترده با علوم عقلی نشان می داد که از این طریق این رکود و عقب افتادگی آنها تعمیق بیشتری می یافت. با این حال عشق و علاقه مردمان آن روزگار به خاندان پیامبر (ص) و تلاش برای حل مسائل نخست از طریق بحث و گفتگو شایان توجه و پیگیری بیشتر است.

**کتابنامه**

بهار، محمد تقی، *سبک شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی*، تهران، امیر کبیر، 1386.

پارسا، خواجه محمد، *فصل الخطاب لوصل الاحباب*، به کوشش جلیل مسگرنژاد، تهران، مرکز نشر

دانشگاهی، 1381.

جامی، ملاعبدالرحمان، *مثنوی هفت اورنگ*، به کوشش مرتضی مدرس گیلانی، تهران، کتابفروشی سعدی، بی­تا.

-------- ، *دیوان جامی*، به کوشش هاشم رضی، بی­جا، انتشارات پیروز، بی­تا.

-------- ، *شواهد النبوة*، به کوشش حسن امین، تهران، میر کسری، 1379.

حکمت، علی اصغر، *جامی*، تهران، توس، 1363.

خواندمیر، غیاث­الدین، *حبیب السیر*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، کتابفروشی خیام، 1362.

-------- ، *مکارم الاخلاق*، به کوشش محمداکبر عشیق، تهران، میراث مکتوب، 1378..

زمچی اسفزاری، معین­الدین محمد، *روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات*، به کوشش سید محمد کاظم امام، تهران، دانشگاه تهران، 1339.

سام میرزا صفوی، *تذکره تحفه سامی*، به کوشش رکن­الدین همایون فرخ، تهران، اساطیر، 1384.

سمرقندی، کمال­الدین عبدالرزاق، *مطلع سعدین و مجمع بحرین*، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1383.

سمرقندی*،* دولتشاه، *تذکرة الشعراء*، به کوشش محمد عباسی، تهران، انتشارات کتابفروشی بارانی، بی تا.

شوشتری، قاضی نورالله*، مجالس المؤمنین*، تهران، کتابفروشی اسلامیه، 1354.

صفا، ذبیح­الله*، تاریخ ادبیات در ایران*، تهران، انتشارات فردوسی، 1364.

فخری هروی، *تذکره روضة السلاطین*، به کوشش ع. خیام پور، تبریز، دانشکده ادبیات تبریزف موسسه تاریخ و فرهنگ ایران، 1345.

فرخ، سید محمود، «مثنوی دوازده امام جامی»، *نامه آستان قدس*، دی 1339، ش2، ص 123 ـ 126.

فرهانی، مهدی، پیوند سیاست و فرهنگ در عصر زوال تیموریان و ظهور صفویان، تهران، انجمن آثار و مفاخر ملی، 1382.

قاسم انوار، *کلیات قاسم انوار*، به کوشش سعیدنفیسی، تهران، کتابخانه سنائی، 1337.

قنوات، عبدالرحیم، «در کنار پدر (ابوطالب)»، *دانشنامه امام علی (ع)*، تهران، مرکز نشر آثار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، 1380.

کاشفی، فخرالدین علی*، رشحات عین الحیات*، به کوشش علی­اصغر معینیان، تهران، بنیاد نیکوکاری نوریانی، 2536 شاهنشاهی.

مدوّن نیشابوری، شهاب­الدین احمد بن شیخ محمد، *آية الآیات فرقانی*، با مقدمه ملاحسین واعظ کاشفی، به کوشش محمد واعظ­زاده خراسانی، مشهد، دانشکده معقول و منقول، 1347.

مینوی، مجتبی، *یادداشت­های مینوی*، به کوشش مهدی قریب، محمدعلی بهبودی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1375.

نظامی باخرزی، نظام­الدین عبدالواسع، *مقامات جامی*، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران، نشر نی، 1371.

نوایی، امیر نظام­الدین علیشیر، *مجالس النفائس*، به کوشش علی­اصغر حکمت، تهران، منوچهری، 1332.

واصفی، زین­الدین محمود*، بدایع الوقایع*، به کوشش الکساندر بلدروف، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، 1349.

1. . gohari-fa@um.ac.ir [↑](#footnote-ref-1)
2. . فرهاني، 51. [↑](#footnote-ref-2)
3. . همو، 231. [↑](#footnote-ref-3)
4. . حكمت، 16. [↑](#footnote-ref-4)
5. . سام ميرزا صفوي، 14. [↑](#footnote-ref-5)
6. . نظامي باخرزي، مقامات جامي، 121. [↑](#footnote-ref-6)
7. . خواندمير، حبيب السير، 4/ 363. [↑](#footnote-ref-7)
8. . فخري هروي، روضة السلاطين، 39. [↑](#footnote-ref-8)
9. . خواندمير، مكارم الاخلاق، 64 ـ 65، 71. [↑](#footnote-ref-9)
10. . «حالا ایشان نقل کرده اند و به جای ایشان شمایید اگر به طریق اشارت فرمایید غایت بنده نوازی باشد» (فخرالدین علی، رشحات عین الحیات، 1/ 254). [↑](#footnote-ref-10)
11. . «والد راقم این حروف ـ علیه الرحمه ـ ملازمت مخدوم (جامی) بسیار می کردند و از ایشان به التفاتی و اشارتی به شغل باطنی این طایفه عَلِیّه مشرّف شده بودند» (همو، همان، 1/ 252). [↑](#footnote-ref-11)
12. . فرهانی، 320. [↑](#footnote-ref-12)
13. . خواجه محمد پارسا، فصل الخطاب، 459 ـ 600. [↑](#footnote-ref-13)
14. . فخرالدين علي، رشحات، 2/ 588. [↑](#footnote-ref-14)
15. . در مورد صحت انتساب جامي به نقشبنديه تقريباً ترديدي ميان محققان وجود ندارد (زرين كوب، دنباله جستجو، 209؛ حكمت، جامي، 9؛ بهار، سبك شناسي، 3/ 224.). در منابع معاصر جامي همچون مقامات جامي (87) و تذكرة الشعراء (547) به اين مسئله اشاره شده است. خود جامي هم طريقت نقشبنديه را بسيار ستوده است و «بدايت اين طايف را نهايت مشايخ ديگر» دانسته است (فخرالدين علي كاشفي، رشحات عين الحيات، 1/ 270). [↑](#footnote-ref-15)
16. . جامي، شواهد النبوه، 324 ـ 411. [↑](#footnote-ref-16)
17. . همو، 169. [↑](#footnote-ref-17)
18. . نظامي باخرزي، مقامات جامي، 178. [↑](#footnote-ref-18)
19. . همو، 169. [↑](#footnote-ref-19)
20. . همو، 2/ 598 ـ 599. [↑](#footnote-ref-20)
21. . خواجه محمد پارسا، 593، 595. [↑](#footnote-ref-21)
22. . جامي، شواهد النبوه، 404 ـ 411. [↑](#footnote-ref-22)
23. . محمود فرخ اين قصيده را از يك جنگ قديمي به نام بياض اللهوردي نقل كرده است كه در سال 1075ق تاليف شده است. [↑](#footnote-ref-23)
24. . فرخ، 26. [↑](#footnote-ref-24)
25. . البته این رباعی منسوب به جامی است، ر.ک. حكمت، 135، بهار، سبك شناسي، 3/ 226. [↑](#footnote-ref-25)
26. . نظامي باخرزي، مقامات جامي، 158. [↑](#footnote-ref-26)
27. . جامي، سلسلة الذهب، 146. [↑](#footnote-ref-27)
28. حق در آنجا به دست حيدر بود جنگ با او خطا و منكر بود [↑](#footnote-ref-28)
29. . جامي، سلسلة الذهب، هفت اورنگ، 178. [↑](#footnote-ref-29)
30. . همو، سلسلة الذهب، 151. البته بايد توجه داشت كه اعتقاد به كفر ابوطالب اختصاصي به جامي ندارد و بسياري از اهل سنت بر اين باورند. براي آگاهي بيشتر، ر.ك. عبدالرحيم قنوات، «در كنار پدر (ابوطالب)»، دانشنامه امام علي (ع)، 8/ 120 ـ 139. [↑](#footnote-ref-30)
31. . شوشتري، 2/ 133. [↑](#footnote-ref-31)
32. . نظامي باخرزي، مقامات جامي، 156. [↑](#footnote-ref-32)
33. . فخرالدين علي، رشحات عين الحيات، 1/ 256 ـ258؛ نظامي باخرزي، مقامات جامي، 169. [↑](#footnote-ref-33)
34. . خواندمير، حبيب السير، 4/ 174. [↑](#footnote-ref-34)
35. . شوشتري، 2/ 148؛ این علاقه و احترام تا بدانجا بود که در غیبت شاه قاسم نوربخش از هرات، سلطان حسين بايقرا به مناسبت درگذشت والده اش نامه اي به او نوشت و از او دعوت كرد تا بار ديگر به هرات بيايد، ر.ک. نوايي، اسناد و مكاتبات ديواني، 404 ـ 405. [↑](#footnote-ref-35)
36. . واصفي، 2/ 397. [↑](#footnote-ref-36)
37. . نظامي باخرزي، مقامات جامي، 188 ـ 190. [↑](#footnote-ref-37)
38. . براي ذكر نمونه ها ر.ك. همو، همان، 188، 191. [↑](#footnote-ref-38)
39. . خواندمیر، حبیب السیر، 4/ 103. [↑](#footnote-ref-39)
40. . همانجا. اسفزاری نیز در توصیف جامعیت وی می نویسد: «و جناب مشارالیه از روی تبحر در علوم ظاهری و تجرد در فنون باطنی و تقدم در کشف مشکلات ریاضی و تفرد در حل معضلات الهی و تفنن در اسالیب حکم و تعین در قوالب فضایل، یگانه روزگار بود» (اسفزاری، روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات، 2/ 274 ـ 275). [↑](#footnote-ref-40)
41. . خواندمیر، حبیب السیر، 4/ 103. [↑](#footnote-ref-41)
42. . دولتشاه سمرقندی، 492. [↑](#footnote-ref-42)
43. . عبدالرزاق سمرقندی، مطلع سعدین، 2/ 779 ـ 780. [↑](#footnote-ref-43)
44. . دولتشاه سمرقندی، 260. [↑](#footnote-ref-44)
45. . خواندمیر، حبیب السیر، 4/ 103. [↑](#footnote-ref-45)
46. . عبدالرزاق سمرقندی، 2/ 933. [↑](#footnote-ref-46)
47. . نظامی باخرزی، مقامات جامی، 111؛ احتمالاً کاشفی از جوین با وی همراه شده بود، زیرا دلیل قطعی داریم که کاشفی در 867 ق در سبزوار بوده است. [↑](#footnote-ref-47)
48. . اسفزاری، 2/ 266. [↑](#footnote-ref-48)
49. . نظامی باخرزی، مقامات جامی، 111. [↑](#footnote-ref-49)
50. . اسفزاری، 2/ 266. [↑](#footnote-ref-50)
51. . نوایی، مجالس النفائس، 28. [↑](#footnote-ref-51)
52. 9. اگرچه نظامی باخرزی، شاگرد جامی، مسئولیت این سوء روابط را متوجه روّاسی و بویژه اعمال تکبرآمیز او کرده است، ولی به نظر می رسد که حسادت جامی از اقبال سلطان و بزرگان هرات به روّاسی در این قضیه بی تأثیر نبوده باشد. باخرزی خود به نقل از ملاحسین واعظ کاشفی که «از خواص زمره اصحاب او (روّاسی) بود» آورده است که صدرالدین روّاسی از پیش سر آن داشت که در هرات با جامی مناظره کند. کاشفی که از دانش وسیع و صراحت لهجه جامی آگاهی داشت، کوشید تا استاد را از این کار منصرف کند. بعد از رسیدن به هرات، روّاسی در منزل جامی با او مناظره ای ناموفق داشت که سکوت کاشفی موجب نارضایتی و سرزنش استاد شد. کاشفی هم با این عذر که این کار موجب خجالت و شرمساری بیشتر می شد استاد را دوباره بر سر لطف آورد، (نظامی باخرزی، مقامات جامی، 111 ـ 112). سوء روابط جامی با صدرالدین روّاسی به همین جا ختم نشد. هنگامی که روّاسی در آغاز فصل زمستان در مزار زین الدین خوافی به چلّه نشست، «ترک و تازیک» از دور و نزدیک به خدمت وی شتافتند. جامی هم احتمالاً از روی حسادت غزلی غرّا در ذمّ او سرود:

    ز شیخ چلّه نشین دور باش و چــلّه وی که هست چلّه وی سردتر از چلّه دی

    نشان چه می دهد از شــاه بـارگاه قـدم ز رهروان طریقت نه پای دیده نه پی

    ز خود نکرده سفر یک دو گام اما هست معارفش یکی از روم و دیگری از ری

    بــه شیــخ شـهـر ارادتـی ندارد جامی مرید عشوه ساقی است او و نشوه می (همو، همان، 113)

    در اختلاف میان این دو به غیر از حسادت و رقابت های شخصی، اختلاف طریقه آنها نیز موثر بود. روّاسی به سلسه سهروردیه تعلق داشت و جامی به نقشبندیه. حکایت دیگری که درباره یکی از بزرگان نقشبندیه به نام مولانا شمس الدین محمد روجی نقل شده است مؤید این موضوع است. مولانا محمد روجی در آغاز جوانی به تصوف و سیر و سلوک علاقه مند شده بود و سراغ عارفی را در هرات می گرفت تا خدمت وی کند. مردم به او شیخ صدرالدین روّاسی را معرفی کردند که بر سر مزار زین الدین خوافی به ارشاد سالکان مشغول بود. ولی وی هنگامی که به حلقه آنها وارد شد و مدتی مجلس ذکر آنها را مشاهده کرد از «غوغای ایشان» خوشش نیامد و به شهر آمده، به کس دیگری پیوست، (فخرالدین علی، رشحات عین الحیات، 1/ 328 ـ 329). [↑](#footnote-ref-52)
53. . عبدالرزاق سمرقندی، مطلع سعدین، 2/ 954 ـ 955. [↑](#footnote-ref-53)
54. . نظامی باخرزی، مقامات جامی، 113. [↑](#footnote-ref-54)
55. . فخرالدین علی، رشحات عین الحیات، 1/ 253. [↑](#footnote-ref-55)
56. . شوشتری، مجالس المؤمنین، 1/ 114؛ از همین رو آنچه که در برخی منابع درباره باجناقی ملاحسین واعظ کاشفی و جامی آمده، نادرست است. [↑](#footnote-ref-56)
57. . «حالا ایشان نقل کرده اند و به جای ایشان شمایید اگر به طریق اشارت فرمایید غایت بنده نوازی باشد» (فخرالدین علی، رشحات عین الحیات، 1/ 254). [↑](#footnote-ref-57)
58. . همو، همان، 1/ 283. [↑](#footnote-ref-58)
59. . همو، همان، 2/ 577. [↑](#footnote-ref-59)
60. . معینیان، مقدمه رشحات عین الحیات، 1/ 70. [↑](#footnote-ref-60)
61. . نوایی، مجالس النفایس، 98؛ فخرالدین علی، رشحات عین الحیات، 2/ 489، 491، 574، 599؛ دلایل متعددی وجود دارد که فخرالدین علی در سلک این فرقه وارد شده است: نخست تألیف کتاب *رشحات عین الحیات* که در شرح حال مشایخ نقشبندی است و دیگر مسافرت های او به سمرقند برای دیدار با خواجه ناصر الدین عبیدالله احرار (د 895 ق)، پیر طریقت نقشبندیه. [↑](#footnote-ref-61)
62. . ای کور بگو در سر تو شور چراست ز اصحاب نبی چشم تو بی نور چراست

    شیطــان صفتــا اگر تو مردود نه ای چشم چپ تو راست بگو کور چراست

    ر.ک. *یادداشت های مینوی*، 1/ 158 به نقل از جنگ 3429 اسعد افندی، ق a 114. [↑](#footnote-ref-62)
63. . نظامی باخرزی، مقامات جامی، 260. [↑](#footnote-ref-63)
64. . امین، مقدمه شواهد النبوة، 50 به نقل از توفیق سبحانی، فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه بروسه، دانشگاه گیلان، 1368، 307. [↑](#footnote-ref-64)
65. . فخرالدین علی کاشفی، رشحات عین الحیات، 1/ 279. فرهانی مراد جامی از «طایفه» را تنها فرقه نقشبندیه می داند (فرهانی، 320 به نقل از مقامات جامی، 253)، ولی با توجه به نوشته فخرالدین علی به نظر می رسد که منظور جامی، تفسیر قرآن بر اساس مشرب صوفیه است که تأویلی بوده و فرقه خاصی را در نظر نداشته است. [↑](#footnote-ref-65)
66. . کاشفی، مقدمه *آية الآیات فرقانی*، 257. [↑](#footnote-ref-66)
67. . ميرجعفري، 139. [↑](#footnote-ref-67)
68. . وي در قصيده «رَشَح بال» كه زندگينامه خودنوشت و منظوم اوست چنين گفته است:

    پي دخول به بيت فوايـد حـكمي زدم به درس حكيمان در جواب و سؤال

    گهي به برزن مشائيان نهــادم پاي گـهـي بـه دامان اشـراقـيان زدم چنگال

    به­دست­فكرت­مشكل­گشاي­بگشادم ز شـاهـــدان طـبيعـي بــراقع اشـكال [↑](#footnote-ref-68)
69. . نظامي باخرزي، مقامات جامي، 202. [↑](#footnote-ref-69)
70. . صفا، 4/ 95. [↑](#footnote-ref-70)
71. . جامی در قصيده لجةالاسرار ( ديوان جامي، 23) در مورد فلسفه چنین سروده است:

    فلسفه چون اكثرش آمد سفه پـس كـل آن هم سفه باشد كه دارد حكم كل آنچه­اكثرست

    فلسفي­از­گنج حكمت چون­به­فلسي­ره نيافت مي ندانم ديگري را سوي آن چون رهبرسـت

    حكمت يونانيان پيغام نــفس است و هـوا حـكـمت ايـمانـيان فـرمـوده پـيـغمبرســت

    نامه كش­عنوان­نه­قال­الله­يا قـــال النبي است حاصل مضمون آن خـسران روز محـشرسـت

    نيست­جز­­بوي­نبي سوي خـــدا رهـبر تو را از عـلي جـو بـو كه بوي بوعلي مستقذرست

    دست­بگسل­از­شفاي­او­كه دســتور شـقاست پاي يك سر نه ز قانونش كه كانون شرسـت [↑](#footnote-ref-71)
72. . سر، عقل است و پاي، شرع ور در معرض دعوي كشد سر عقل از اين معني، به سر كش خط بطلانش

    دكان شرع را آمــد دكان دار احـــمد مــــرسل كــه باشــد عـــقـل تـا سازد دكـان بـالاي دكانش

    گذر ­بر ­بوستان ­شـرع ­و ­دين ­كن ­تا­ به ­هـر گـامي گــلي چــون شافـعي يا لالـه اي بيني چـو نعمانش

    (نظامي باخرزي، مقامات جامي، 202). [↑](#footnote-ref-72)
73. . كليات شاه قاسم انوار، 341. [↑](#footnote-ref-73)
74. . نظامي باخرزي، مقامات جامي، 202 ـ 203. [↑](#footnote-ref-74)
75. . همو، 205 ـ 206. [↑](#footnote-ref-75)